

پیشخوان

ادبیاتی با موجوداتی غریب و ترسناک

■ هیولاهـا، دیوها، موجودات وحشتناک و ماجراهای وحشتناک. چرا نوجوانان این موجودات و این کتاب‌ها را دوست دارند؟ نوجوانان با این کتاب‌ها هیجان‌زده می‌شوند. خود را در موقعیت‌های سخت قرار می‌دهند، در موقعیت‌های ترس. این کتاب‌ها در سال‌های اخیر زیاد شده است. اخیرا در میان تالیف‌ها هم داستان‌هایی از این جنس پیدا شده، اما کم‌کان بیشتر این نوع کارها خارجی است. بعضی از داستان‌هایی که در این ژانر نوشته شده است، چیزهایی دیگر نیز دارد و تنها به این موضوع و این فضا بسنده نشده است.
انتشارات قدیانی اوایل امسال چند کتاب در این ژانر منتشر کرده که از این جنس‌اند، ضمن اینکه موجودات وحشتناک و ماجراهای وحشتناک به این داستان‌ها شکل داده‌اند، اما داستان‌ها محدود به این نیستند و چیزهای دیگر نیز برای خوانندگان‌شان دارند.

سرزمین سحرا میز



«سرزمین سحرآمیز» مجموعه رمان‌هایی است برای کودکان که نویسنده‌ای با نام «تونی ایت» آن را نوشته و انتشارات قدیانی چند سالی است که این مجموعه رمان‌هایی است برای کودکان که نویسنده‌ای با نام «تونی ایت» آن را نوشته و انتشارات قدیانی چند سالی است که این

مجموعه را منتشر می‌کند و امسال پنج کتاب تازه‌از این مجموعه را عرضه کرده است تا تعداد کتاب‌های منتشر شده از این مجموعه به ۳۵ کتاب برسد. این کتاب‌ها را پریسا همایون روز ترجمه کرده است. در تاریکی پانجیبار، طلسم جادوی سیاه، سنگ‌های جادویی، فرار از جبار-لو، ملکه خارها نام پنج کتاب تازه این مجموعه است.

در کتاب تاریکی پانجیبار، جادوگری اهرمینی

با امپراتور حیوانات هم‌پیمان شده و می‌خواهد

اسکلت‌های ترسناک را زنده کند. در طلسم جادوی

سیاه، اسپرار جادوگر اهرمینی خود داستان‌ش را

برای نوجوانان بیان می‌کند که از آغاز داستان‌ش و

پلید نبوده، کتاب سنگ‌های جادویی درباره اتحاد

موجوداتی شرور است. وینگ، رهبر شاهین‌های

راهن، با خواهرش، مینگ ملکه زردان دریایی

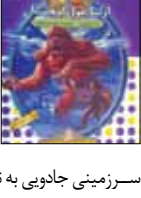
هم‌پیمان شده است. فرار از جبار- لو درباره جنگلی

ترسناک است که پر از جادوی سیاه است. در ملکه

خارها، سالاندر، اساحرا هربمعی و دشمن قدیمی

بچه‌ها نقش آفرینی می‌کند.

نبرد هیولاهـا



«نبرد هیولاهـا» مجموعه‌ای است با شش کتاب که در آن ماجراجویی با جادو و قهرمان‌گرایی به اوج می‌رسد. این مجموعه را می‌توان با داستان‌هایی جذاب و در ضمن ترسناک بسازد. داستان‌ها در سرزمینی جادویی به نام «اوتانی» می‌گذرد. سرزمینی که هیولا دارد و هیولاهای سحرامیز طلسم شده‌اند. کتاب اول با نام «فرو، اژدهای آتش» درباره نبرد نام با فرو، اژدهای آتش است. جادوگری شیطانی، هیولاهای سحرامیز اوتانی را طلسم و جادو کرده است و فقط یک قهرمان واقعی می‌تواند اوتانی را نجات بدهد. کتاب دوم با نام «سپرون، اهریمن دریایی» درباره نبرد نام با دریایی غول پیکری است با نام سپرون. باز هم ماجرا به اوتانی مرتبط است و این سرزمین از سوی هیولاهای سحرامیز و طلسم شده خوش‌مرد تهدید قرار گرفته است. در کتاب سوم، با نام «ارکتا، غول کوهستان» تام برای نجات کشورش ناگزیر است با غول کوهستان نبرد کند و در کتاب چهارم با «تاکوس، مرد آسبی» که ساکنان و حیوانات و دشت‌ها را وحشت زده کرده است. نام کتاب چهارم هم مانند دیگر کتاب‌های این مجموعه از نام همین موجود وحشتناک گرفته شده است. اپوس، ترسناک‌ترین هیولایی است که تام باید او را مبارزه کند. اپوس برنده آتش است و تام برای نجات سرزمینش چاره‌ای جز مبارزه با او ندارد. نام این کتاب «اپوس، پرنده آتش» است. آخرین کتاب از این مجموعه «تلوک، دیوبخی» است.

تام برای پیدا کردن تلوک به سرزمین‌های وحشتناک و بیخ‌ده شمال می‌رود. تلوک هیولای یخ‌نست تام در

این کتاب‌ها با هیولاهای گوناگونی روبه‌رو می‌شود و هر

یک در زندگی ما به نوعی در برابر آدم قرار گرفته است.

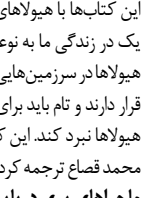
هیولاهـا در سرزمین‌هایی با موقعیت‌های طبیعی متفاوت

قرار دارند و تام باید برای نجات سرزمینش با همه این

هیولاهـا نبرد کند. این کتاب‌ها را «آدام بلید» نوشته و

محمد ققاع ترجمه کرده است.

ماجراهای پری دریایی



شاید ماجراهای «پری دریایی» را نمی‌توان به عنوان ادبیات ترسناک قلمداد کرد، اما در این داستان‌ها نیز ترس و وحشت با موجودات جادویی و بدجنس حضور دارد. ماجراهای پری دریایی یک مجموعه سه جلدی است که «لیز کسلر» آنها را نوشته و سیدنا زندان ترجمه کرده است. دختری منوجه رازی می‌شود. او وقتی وارد آب می‌شود، می‌بیند نیمی انسان است و نیمی پری دریایی با اصلا پری دریایی است، یک پکار هیولای آلسنهای آب‌بها را خواب صد ساله‌اش بیدار می‌کند و یکبار با یافتن حلقه و در انگشت کردنش نتونن را چنان عصبانی می‌کند که او را نفرین می‌کند و گرفتار توانایی سهمگین. دم اسرارآمیز، هیولایی از اعماق و قصری در مه، نام سه کتاب این مجموعه است.

گفت‌وگو با سیامک گلشیری

ملاقات با خون آشام

سیده ربابه میرغیانی

■ **سیامک گلشیری** داستان می‌نویسد و ترجمه می‌کند، اما بیشتر برای بزرگ‌ترها. «تهران، کوچه اشباح» اولین حضور جدی گلشیری در ادبیات کودک و نوجوان است. این داستان بلند در ژانر فانتزی – گوتیک دسته‌بندی می‌شود و ماجرای آن درباره پسرپچه‌ای تهرانی است که به دراکولا تبدیل می‌شود. این کتاب نخستین تجربه داستان ترسناک ایرانی برای بچه‌هاست که در سال ۱۳۷۸ از سوی نشر افاق منتشر شد. پس از چاپ این کتاب بود که گلشیری گفت: «تهران، کوچه اشباح» بخش اول از سه‌گانه‌ای است که به‌تدریج نوشته و منتشر خواهد شد. با اینکه از ظاهر متین آقای نویسنده و خلق و لحن آرام او بعید است، اما گویا او عزم جدی دارد که بچه‌ها را بترساند. «ملاقات با خون آشام» عنوان جلد دوم از این سه‌گانه است که به‌تازگی از سوی نشر افاق چاپ شده است. با این بهانه به سراغ سیامک گلشیری رفتیم و با او درباره ادبیات وحشت و دلهره و اینکه چیه چی شد پای خون آشام به تهران باز شد، گفت‌وگو کردیم.

■ اولین برخورد شما با ادبیات وحشت چگونه بود؟ از چه سنی و با چه کتاب‌هایی شروعید؟

فکر می‌کنم از دوران راهنمایی خیلی به این نوع کتاب‌ها و فیلم‌ها علاقه پیدا کردم. هنوز بعضی از صحنه‌های این کتاب‌ها را به یاد دارم، اما واقعا اسپران را به خاطر نمی‌آورم. کتاب‌های جنایی هم خیلی می‌خواندم. «سی و نه پله» را همان زمان خواندم و بعضی از کتاب‌های بازاری جنایی را. از همان زمان و شاید خیلی قبل‌تر هم به فیلم علاقه زیادی داشتم. یادم است در دوران دبستان خیلی به فیلم‌های وسترن علاقه داشتم.

■ پس مطمئنا خواندن این کتاب‌ها و دیدن این فیلم‌ها در علاقه‌مند شدن‌تان به این ژانر موثر است؟

قطعا همین‌طور بوده است. من دوران کودکی و نوجوانی را بی‌اندازه در این زمینه مهم می‌دانم. دقیقا همان زمان است که ذهن شکل می‌گیرد و به چیزی علاقه‌مند می‌شود. اما گاهی فکر می‌کنم تنها بخشی از اینکه آدم دلش بخواهد قصه تعریف کند، کنشلی است. بخش دیگرش در درون خود آدم است. درهر حال دیدن آن فیلم‌ها و خواندن آن کتاب‌ها قطعا بی‌تاثیر نبوده است. در عین حال خیلی دلم می‌خواست چیزهایی را که خوانده بودم را دیده بودم، برای دیگران تعریف کنم. این از قصه‌خواندن برایم لذت‌بخش‌تر بود. بعضی وقت‌ها بچه‌های کوچ‌ه را جمع می‌کردم و برایشان کتاب‌هایی را که خوانده بودم، تعریف می‌کردم. البته آن‌طور که خوانده دلم می‌خواست.

■ یعنی قصه را تمییز می‌دادید؟

بعضی جاها به‌نظم زیاد جالب نمی‌آمد. مجبور بودم از خود چیزهایی بسازم و به قصه‌ها اضافه کنم. خب، بیشتر مواقع هم می‌رفتم سراغ داستان‌های ترسناک. به‌خصوص شب‌ها بیشتر می‌چسبید. حسایی همه‌مان می‌ترسیدیم حالا که دارم فکر می‌کنم، می‌بینم حس عجیبی بود. حسی که هنوز با من است.

■ چه حسی؟ می‌شود بیشتر توضیح بدهید؟

ببینید، منظورم فقط این حس نیست که آدم بخواهد بقیه را بترساند، بلکه حس تعریف کردن قصه‌ای است که خود راوی هم نمی‌داند در آخر چه اتفاقی می‌افتد. این چیزی است که مطمئنا در نویسنده موجود می‌آید. من مطمئنم در داستان‌های خوب همین اتفاق می‌افتد، چه در داستان‌های موقعیت و چه در داستان‌های حادثه‌ای. یعنی در واقع نویسنده شروع می‌کند به تعریف کردن قصه و پیش از هر کسی این قصه باید برای خودش جذابیت داشته باشد. حتی اگر به نوعی کشف هم دست پیدا کند، اول از همه برای خودش جذابیت دارد. به خاطر همین، من با این حرف مخالفم که پرسه نوشتن، نوعی زایمان است. نویسنده واقعی کسی است که از لحظه‌لحظه نوشتن لذت ببرد و در عین حال بتواند این لذت را منتقل کند. درست مثل لذت زمانی که دارد یکی از قصه‌ها برکشش «هزار و یک شب» را می‌خواند.

■ جایی خواندم که ایده رمان «تهران، کوچه اشباح» همان زمان به ذهن‌تان رسید. منظرم دوران نوجوانی است.

بله، فکر می‌کنم همان زمان به ذهنم رسید. نه کوه‌مان خنای‌ای بود که منته‌ها بود کسی در آن زندگی نمی‌کرد. بود بسیاری چیزها را درباره آن خانه در شرق تهران کشف کرده و خیلی به آنها نزدیک شده‌بود. حالا دیگر بعضی وقت‌ها مثل شما فکر می‌کنم. به خودم می‌گویم به عمد به آن خانه رفته بود.

■ چرا شهر تهران را به عنوان مکان وقوع داستان انتخاب کردید؟ داستان می‌توانست در هر شهر دیگری اتفاق بیفتد شما در نوجوانی هستند؟ منظرم شخصیت‌هایی است که وارد آن خانه می‌شوند؟

فکر می‌کنم شبیه هستند. راوی داستان تا حدودی به من نزدیک است. شخصیتی هم که ابتدای رمان با راوی وارد آن خانه می‌شود، شبیه یکی از دوستان دوران نوجوانی‌ام است. معلوم

کردم، راستش رمان را که می‌نوشتم به این موضوع فکر نمی‌کردم. فقط با یک خبرنگار سمج روبه‌رو بودم که می‌خواهد به‌طور شده سر از کار دراکولا در بیابد.

بسیاری از نویسندگان و خوانندگان شده است. یکی از موفق‌ترین کتاب‌ها در این زمینه را نویسنده‌ای به نام «دنیل هندلر» نوشته است. هرچند او برای خود نام مستعار لمونی اسنیکت انتخاب کرده است. این مجموعه در ایران با دو نام «ماجراهای ناگوار» با ترجمه فراننه کریمی در نشر قدیانی و بچه‌های بدشانس در نشر ماهی چاپ شده است. نویسنده گروه سنی خوانندگان این کتاب را ۹۱ تا ۹۹سال می‌داند. داستان این کتاب با مرگ پدر و مادر سه شخصیت داستان شروع می‌شود. این سه خواهر و برادر یتیم باید خودشان را از گزند اتفاقاتی که برای آنها می‌افتد در امان بدارند.

■ ■ ■

■ دنیل هندلر، شما چطور شروع به نوشتن داستان‌های بچه‌های بدشانس یا اتفاقات ناگوار کردید؟

به دلائل شخصی و حقیقی مختلف. ولی اگر قرار است درباره این مجموعه صحبت کنیم، من لمونی اسنیکت هستم. یک روز وقتی که بیدار شدم، تصمیم گرفتم درباره بدبای‌های زندگی‌ام و همین‌طور ترس‌های وحشتناکی که در دوره کودکی آرام می‌داد، با مخاطبانم صحبت کنم. من در کودکی با ترس‌هایی بزرگ شده‌ام که آنها وجود خارجی نداشتند اما دیگران آنقدر سعی در قبولاندن این ترس‌ها به من داشتند که این ترس‌ها در من نهادینه شده‌اند. این ترس‌ها

ادبیات کودک



دیگری پیشوی. انگار وارد یک شهر دیگر شده‌ای. شرق و غربش خیلی از هم متفاوت است. همین‌طور شمال و جنوبش طبیعتاً آدم‌ها هم به همان اندازه از هم متفاوتند.

منظورم این است که اصلا یکدست نیستند. توی چنین شهری است که دراکولاها می‌توانند رشد و نمو کنند و در میان آدم‌ها گم شوند. در «ملاقات با خون آشام» زمانی که دراکولا، نویسنده را به سمت آن خانه در شرق تهران می‌برد، برای خود من آن کوجها و خیابان‌ها خیلی غریب بودند.

همین‌ها داستان را برای من هم جالب کرده بود.

■ اسم آن نویسنده سیامک گلشیری است. این شخصیت خود شما هستند یا اواخر کتاب «ملاقات با خون آشام» شماست؟

نمی‌دانم. بهتر است با نویسنده توی کتاب ملاقات کنید و از او پرسید. احتمالا او خیلی دقیق‌تر جواب این سوال‌تان را می‌دهد.

■ اما در «ملاقات با خون آشام»، نشانه‌هایی می‌دید که دقیقا از خود شما هستند. مثلا این نویسنده، سیامک گلشیری، رمان‌هایی قبلا نوشته به اسم «میهمانی تلخ» یا «کایوس» که رمان‌های خودتان هستند.

بله، همین‌طور است. به‌نوعی تلقیق واقعیت و خیال است. یعنی مرز میان واقعیت و خیال مشخص نیست. در همه‌جای

این سه‌گانه همین اتفاق می‌افتد. تمام

مکان‌ها واقعی است. خیابان‌ها کوجها،

حتی خانه‌ها، با این همه خود من تنها

به عنوان یک شخصیت داستانی وارد

داستان شده‌ام. در ضمن یادتان باشد

که اسال این سه‌گانه به این شکل

است. در واقع نویسنده رمان اول کسی

جز دراکولا نیست. بعد کنکش را به آن

نویسنده، یعنی سیامک گلشیری داده تا

آن کتاب را برایش چاپ کند. این اساس

تمهید این کتاب است و بعد، همه‌چیز در

مکان‌های واقعی اتفاق می‌افتد.

خب، این سیامک گلشیری

در کتاب اول، خودش را از داستان کنار

کشیده و تنها به‌عنوان واسطه معرفی

شده. کسی که فقط خواسته دراکولا را

انجام می‌دهد. چه شد که حالا شما با آن

نویسنده که اسمش سیامک گلشیری

است، به عنوان یک شخصیت داستانی وارد کتاب دوم

شدید؟ ایده اولیه خودتان این بود یا ماجراهای بعد از چاپ

کتاب اول باعث شد این تصمیم را بگیرد؟ چرا یک بزرگسال

را به‌عنوان راوی داستان نوجوان انتخاب کردید؟

نکرده بودم. راستش را بخواهیم، حتی تا دو ماه پیش از

آنکه کتاب دوم را شروع کنم، چنین چیزی در ذهنم نبود.

داستان را تمام شده می‌دانستم، اما یکدفعه یک شب اتفاق

جالبی افتاد. خبرنگاری به من زنگ زد و گفت می‌خواهد

درباره «تهران، کوچه اشباح» با من مصاحبه کند. یادم

نیست چه شد که آن مصاحبه انجام نشد. ولی درست بعد

نویسنده که اسمش سیامک گلشیری

است، به عنوان یک شخصیت داستانی وارد کتاب دوم

شدید؟ ایده اولیه خودتان این بود یا ماجراهای بعد از چاپ

کتاب اول باعث شد این تصمیم را بگیرد؟ چرا یک بزرگسال

را به‌عنوان راوی داستان نوجوان انتخاب کردید؟

نکرده بودم. راستش را بخواهیم، حتی تا دو ماه پیش از

آنکه کتاب دوم را شروع کنم، چنین چیزی در ذهنم نبود.

داستان را تمام شده می‌دانستم، اما یکدفعه یک شب اتفاق

جالبی افتاد. خبرنگاری به من زنگ زد و گفت می‌خواهد

درباره «تهران، کوچه اشباح» با من مصاحبه کند. یادم

نیست چه شد که آن مصاحبه انجام نشد. ولی درست بعد

نویسنده که اسمش سیامک گلشیری

است، به عنوان یک شخصیت داستانی وارد کتاب دوم

شدید؟ ایده اولیه خودتان این بود یا ماجراهای بعد از چاپ

کتاب اول باعث شد این تصمیم را بگیرد؟ چرا یک بزرگسال

را به‌عنوان راوی داستان نوجوان انتخاب کردید؟

نکرده بودم. راستش را بخواهیم، حتی تا دو ماه پیش از

آنکه کتاب دوم را شروع کنم، چنین چیزی در ذهنم نبود.

داستان را تمام شده می‌دانستم، اما یکدفعه یک شب اتفاق

جالبی افتاد. خبرنگاری به من زنگ زد و گفت می‌خواهد

درباره «تهران، کوچه اشباح» با من مصاحبه کند. یادم

نیست چه شد که آن مصاحبه انجام نشد. ولی درست بعد

نویسنده که اسمش سیامک گلشیری

است، به عنوان یک شخصیت داستانی وارد کتاب دوم

شدید؟ ایده اولیه خودتان این بود یا ماجراهای بعد از چاپ

کتاب اول باعث شد این تصمیم را بگیرد؟ چرا یک بزرگسال

را به‌عنوان راوی داستان نوجوان انتخاب کردید؟

نکرده بودم. راستش را بخواهیم، حتی تا دو ماه پیش از

آنکه کتاب دوم را شروع کنم، چنین چیزی در ذهنم نبود.

داستان را تمام شده می‌دانستم، اما یکدفعه یک شب اتفاق

جالبی افتاد. خبرنگاری به من زنگ زد و گفت می‌خواهد

درباره «تهران، کوچه اشباح» با من مصاحبه کند. یادم

نیست چه شد که آن مصاحبه انجام نشد. ولی درست بعد

نویسنده که اسمش سیامک گلشیری

است، به عنوان یک شخصیت داستانی وارد کتاب دوم

شدید؟ ایده اولیه خودتان این بود یا ماجراهای بعد از چاپ

کتاب اول باعث شد این تصمیم را بگیرد؟ چرا یک بزرگسال

را به‌عنوان راوی داستان نوجوان انتخاب کردید؟

نکرده بودم. راستش را بخواهیم، حتی تا دو ماه پیش از

آنکه کتاب دوم را شروع کنم، چنین چیزی در ذهنم نبود.

داستان را تمام شده می‌دانستم، اما یکدفعه یک شب اتفاق

جالبی افتاد. خبرنگاری به من زنگ زد و گفت می‌خواهد

درباره «تهران، کوچه اشباح» با من مصاحبه کند. یادم

نیست چه شد که آن مصاحبه انجام نشد. ولی درست بعد

نویسنده که اسمش سیامک گلشیری

است، به عنوان یک شخصیت داستانی وارد کتاب دوم

شدید؟ ایده اولیه خودتان این بود یا ماجراهای بعد از چاپ

کتاب اول باعث شد این تصمیم را بگیرد؟ چرا یک بزرگسال

را به‌عنوان راوی داستان نوجوان انتخاب کردید؟

نکرده بودم. راستش را بخواهیم، حتی تا دو ماه پیش از

آنکه کتاب دوم را شروع کنم، چنین چیزی در ذهنم نبود.

داستان را تمام شده می‌دانستم، اما یکدفعه یک شب اتفاق

جالبی افتاد. خبرنگاری به من زنگ زد و گفت می‌خواهد

درباره «تهران، کوچه اشباح» با من مصاحبه کند. یادم

نیست چه شد که آن مصاحبه انجام نشد. ولی درست بعد

نویسنده که اسمش سیامک گلشیری

است، به عنوان یک شخصیت داستانی وارد کتاب دوم

شدید؟ ایده اولیه خودتان این بود یا ماجراهای بعد از چاپ

کتاب اول باعث شد این تصمیم را بگیرد؟ چرا یک بزرگسال

را به‌عنوان راوی داستان نوجوان انتخاب کردید؟

نکرده بودم. راستش را بخواهیم، حتی تا دو ماه پیش از

آنکه کتاب دوم را شروع کنم، چنین چیزی در ذهنم نبود.

داستان را تمام شده می‌دانستم، اما یکدفعه یک شب اتفاق

جالبی افتاد. خبرنگاری به من زنگ زد و گفت می‌خواهد

درباره «تهران، کوچه اشباح» با من مصاحبه کند. یادم

نیست چه شد که آن مصاحبه انجام نشد. ولی درست بعد

نویسنده که اسمش سیامک گلشیری

است، به عنوان یک شخصیت داستانی وارد کتاب دوم

شدید؟ ایده اولیه خودتان این بود یا ماجراهای بعد از چاپ

کتاب اول باعث شد این تصمیم را بگیرد؟ چرا یک بزرگسال

را به‌عنوان راوی داستان نوجوان انتخاب کردید؟

نکرده بودم. راستش را بخواهیم، حتی تا دو ماه پیش از

آنکه کتاب دوم را شروع کنم، چنین چیزی در ذهنم نبود.

داستان را تمام شده می‌دانستم، اما یکدفعه یک شب اتفاق

جالبی افتاد. خبرنگاری به من زنگ زد و گفت می‌خواهد

درباره «تهران، کوچه اشباح» با من مصاحبه کند. یادم

نیست چه شد که آن مصاحبه انجام نشد. ولی درست بعد

نویسنده که اسمش سیامک گلشیری

است، به عنوان یک شخصیت داستانی وارد کتاب دوم

شدید؟ ایده اولیه خودتان این بود یا ماجراهای بعد از چاپ

کتاب اول باعث شد این تصمیم را بگیرد؟ چرا یک بزرگسال

را به‌عنوان راوی داستان نوجوان انتخاب کردید؟

نکرده بودم. راستش را بخواهیم، حتی تا دو ماه پیش از

آنکه کتاب دوم را شروع کنم، چنین چیزی در ذهنم نبود.

داستان را تمام شده می‌دانستم، اما یکدفعه یک شب اتفاق

جالبی افتاد. خبرنگاری به من زنگ زد و گفت می‌خواهد

درباره «تهران، کوچه اشباح» با من مصاحبه کند. یادم

نیست چه شد که آن مصاحبه انجام نشد. ولی درست بعد

نویسنده که اسمش سیامک گلشیری

است، به عنوان یک شخصیت داستانی وارد کتاب دوم

شدید؟ ایده اولیه خودتان این بود یا ماجراهای بعد از چاپ

کتاب اول باعث شد این تصمیم را بگیرد؟ چرا یک بزرگسال

را به‌عنوان راوی داستان نوجوان انتخاب کردید؟

نکرده بودم. راستش را بخواهیم، حتی تا دو ماه پیش از

آنکه کتاب دوم را شروع کنم، چنین چیزی در ذهنم نبود.

داستان